

در شماره ۶۱ کیهان اندیشه، مقاله‌ای تحت عنوان «التقای دو دریا» در باب ملاقات و افاده و استفاده بین مولانای رومی و ابن عربی و صدر قونوی، به قلم دوست دیرین و همشاگردی و هم مباحثه قدیمی نازنین من، استاد منوچهر صدوقی سها، چاپ شده بود که ذیل آن به نام این بنده نیز اشارتی رفته بود. اما همان‌طور که نویسنده محترم خود در تضاعیف مقاله محققانه خود، تصدیق فرموده بودند، این موضوع محتاج مطالعه بیشتر است. در عین حال، شبهه در تأثیر و تأثر بین این دو باقی است. اما در باب ملاقات بین مولانا با ابن عربی در دمشق و نیز در این که مولانا با صدر قونوی ربیب و تربیت شده بزرگ ابن عربی، در قونیه مجالست و معاشرت داشته است، شک و شبهه‌ای نیست. این بنده نویسنده با این که در حال حاضر به همه یادداشتهای خود دسترس ندارم، تنها به ذکر چند نکته در این مقام که در مقاله محققانه برادر دانشمندان (بلکه در هیچ یک از تحقیقات معاصران ما) مورد استفاده قرار نگرفته است، بسنده می‌کنم.

۱- آقاسید صالح خلخالی (وفات ۱۳۰۶ هجری قمری) از شاگردان میرزا ابوالحسن جلوه (وفات ۱۳۱۴ هجری قمری) در شرح صلوات منسوب به ابن عربی، طی مقدمه‌ای عالمانه، به ملاقات بین ابن عربی و مولانا در دمشق، تصریح دارد. هر چند این بزرگوار، به رسم قدما، نام مرجع و مأخذ خود را ذکر نکرده است؛ اما قطعاً وی این اطلاع را به استناد منابع دست اول و قابل اعتماد تحصیل کرده است؛ به این فرینه که نام چند تن دیگر از مشایخ طریقت



ملاقات مولانا با ابن عربی



سید حسن امین

را نیز که در دمشق بوده‌اند، مقدم بر نام مولانا ذکر کرده است. به این عبارت:

«از مکّه معظمه رخصت انصراف یافته، جانب خطّه دمشق را وجهه همت ساخت و در آن دیار بار گشود. مدتی در محضر افادات عبدالصمد خورشانی ملازمت نمود و جمعی از رؤسای مشایخ طریقت نیز، مانند: سعدالدین حموی و شیخ عثمان رومی و اوحد الدین کرمانی و جلال الدین محمد رومی صاحب مثنوی در آن اوقات شهر دمشق را مقرر اقامت نموده با شیخ کامل، جلیس خلوت و انیس وحدت بودند.»^(۱)

از مطالعه این مطلب چند نکته قابل استنباط است:

اول، به احتمال بسیار قوی، مأخذ اصلی آقا سید صالح خلخالی، اثری جز رساله فریدون سپهسالار درباره مولانا نبوده است. چه، بسیار مستبعد است که مرحوم خلخالی که شغل شاغل او تدریس فلسفه و کلام در عصر ناصرالدین شاه قاجار در مدرسه معیرالممالک تهران بوده است، به رساله فریدون سپهسالار که قریب هفتاد سال بعد از مرگ آن مرحوم نخستین بار به وسیله مرحوم استاد سعید نفیسی منتشر شد، دسترس پیدا کرده باشد. بلکه به احتمال بسیار، مأخذ این اطلاع مرحوم خلخالی، آثاری است که در باب زندگی ابن عربی نوشته شده است و نه آثاری چون رساله سپهسالار که در باب زندگی مولانا است.

دوم این که، تأخر ذکر مولانا در جمع یاد شدگان بالا خالی از اهمیتی نیست. زیرا اگر مأخذ این اطلاع، کتب مربوط به مولانا بودی، علاقه‌مندان مکتب او، احتراماً او را بر دیگران مقدم ذکر می‌کردند. در حالی که در اثری که مربوط به ابن عربی است، تقدم مولانا بی‌وجه است. بلکه تأخر ذکر او در این متن به لحاظ کم سن و سالی او

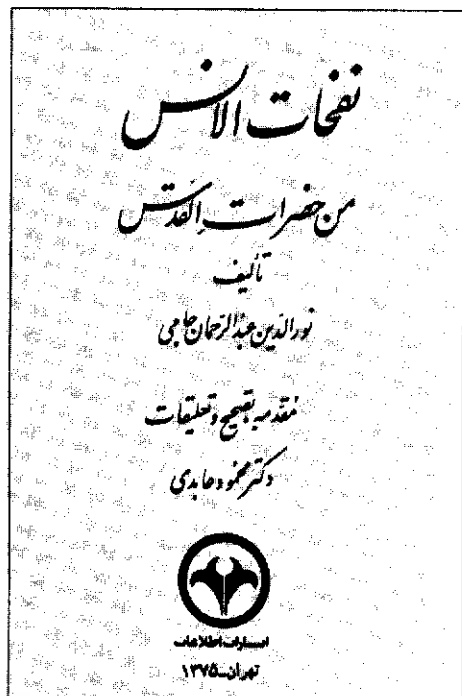
در زمان صحبت او با ابن عربی موجه است. مولانا در روز یکشنبه ۶ ربیع‌الاول سال ۶۰۴ در بلخ متولد شد و در دوازده سالگی در ۶۱۶ به همراه پدرش به آسیای صغیر رسید و پدر او در تاریخ ۶۲۸ در قونیه وفات یافت و البته در تمام این مدت مولانا در التزام پدر بود. لذا در این فاصله نمی‌توانسته است به دمشق برود و بعد در آنجا به خدمت ابن عربی برسد. هر چند می‌دانیم که ابن عربی (همچنان که در مقدمه فصوص الحکم تصریح دارد)، مهمترین کتابش را در ۶۲۶ در محروسه دمشق تصنیف کرده است. باز می‌دانیم که مولانا پس از مرگ پدر، در سال ۶۲۸، به یکی از تربیت شدگان و شاگردان پیشین پدرش (برهان الدین محقق ترمذی) دست ارادت داد و تحت ارشاد و تربیت او قرار گرفت. مولانا باید دست‌کم سه - چهار سالی پس از ورود به طریقت در خدمت این استاد، در قونیه مانده باشد و باز چون می‌دانیم که برهان الدین ترمذی به سال ۶۳۸ وفات یافته است و هم در آن زمان، مولانا (که هنوز ۳۹ سال بیشتر نداشت) به مقام شیخی رسیده است. پس دوران سفر و اقامت مولانا در دمشق و هم‌صحبتی او با ابن عربی در آنجا باید بین سالهای ۶۳۲ و ۶۳۷ باشد. یعنی تنها سالهای آخر عمر ابن عربی را درک کرده باشد. چه، اختلاف سنی در مراتب علمی و طریقتی دخیل است. لذا آنگاه که ابن عربی، شیخ کامل مکملی در دمشق بوده است، مولانا به تکمیل مراتب علمی و عملی خود می‌پرداخته است. باز می‌دانیم که ابن عربی در ۶۳۸ در دمشق وفات یافته است و این نیز نه تنها سی و چهار سال قبل از فوت مولانا است، بلکه چهار سال قبل از رسیدن مولانا به محضر شمس تبریزی است زیرا که شمس تبریزی در ۶۴۲ به قونیه رسید و این نیز سی سال قبل از مرگ مولانا است. پس باید بپذیریم که اولاً صحبت مولانا با ابن عربی از رده

التماس کردند که پیشنمازی کند و او پیش رفت و در هر دو رکعت سوره «قل یا ایها الکافرون» خواند. چون نماز تمام شد، مولانا جلال‌الدین با شیخ صدرالدین بر وجه طیبیت گفت که: شیخ نجم‌الدین ظاهراً یک بار برای شما خواند و یک بار برای ما. یعنی یک بار شما را به کفر مخاطب ساخت و یک بار ما را.»^(۲)

از عبارات بالا چند نکته بر می‌آید. اول این که مولانای رومی و صدر قونوی، در قونیه مستقر و مقیم بودند که نجم‌الدین دایه به روم افتاد و به قونیه رسید. دوم این که اینان با یکدیگر «صحبت‌ها داشتند». یعنی بسیار با هم بر سبیل افاده و استفاده که مرسوم مجلس عرفاء و علماء و حکما است، مفوضات علمی داشته‌اند. سوم این که نجم‌الدین دایه سنأ و مقاماً از جهت احترام طریقتی بر این دو عارف دیگر مقدم بوده است. چهارم این که مولانای رومی و صدر قونوی، با یکدیگر بسیار هم افق و قریب السن و نزدیک و مأنوس بوده‌اند. چنان‌که مولانا با صدرابری وجه طیبیت و مزاح چنین سخنی می‌گوید و خود را و او را از یک مشرب و بر یک مسلک می‌گمارد و از مخاطب خود انتظار تلقی به قبول دارد.

۳- تأثیر ابن عربی در مولانا، بر رغم ملاقات آن دو با یکدیگر، بسیار اندک بوده است. زیرا اولاً مولانا در آثار خود به نام بسیاری از بزرگان تصریح کرده ولی نامی از ابن عربی نبرده است. ثانیاً همین که وجوه مشترکی از تفکر عرفانی یا تأویل احادیث بین آثار مولانا و ابن عربی دیده شود، دلیل بر افاده یا استفاده مستقیم یکی از دیگری نیست. چه این معانی و مضامین، ولو که برای خواننده امروزی،

* فرزند و جانشین ملا حسین کاشفی (وفات ۹۱۰) صاحب روضة الشهداء و انوار سهیلی.



صحبت اصاغر با اکابر و تلامیذ با اساتید و سلاک با مشایخ بوده و ثانیاً تأثیر چندانی در او نکرده است؛ به این دلیل که چهار سال بعد، دست ارادت به شمس تبریزی داده است.

سوم این که آنچه جز این در منابعی که به عنوان زندگی‌نامه مولانا نوشته شده، به حکم آنکه لا محاله قهرمان آن باید مولانا باشد و دیگران تحت الشعاع او و استطراداً مطرح شوند، قولاً و قائلماً محل اعتنا نیست.

۲- مولانا فخرالدین علی صفی* (وفات ۹۳۹) که در طریقت مرید خواجه عبیدالله احرار نقشبندی است، در لطائف الطوائف آورده است که:

«شیخ نجم‌الدین رازی که به دایه مشهور است... به روم افتاد و با مولانا جلال‌الدین رومی و شیخ صدرالدین قونوی صحبت‌ها داشتند. گویند وقتی همه در یک مجلس جمع بودند. بانگ نماز شام دادند و جماعت قائم شد. اکابر از شیخ نجم‌الدین

رغم این‌که از جهت زمانی و مکانی در استفاده مولانا از تعلیمات ابن عربی، مقتضی موجود و مانع مفقود است، در عمل، نشر افکار عرفانی ابن عربی پس از مرگ او به وسیله شاگردان و تربیت شدگان او همچون صدر قونوی و حیدر آملی در نسل بعد شایع شد. چه، گفتار ابن عربی در طول حیات او، هنوز چندان خریدار نداشت و لذا هر تأثیری که از طرز تفکر ابن عربی در آثار مولانا قابل ارائه باشد، به احتمال قریب به یقین بر اثر معاشرت و مصاحبت مولانا با صدر قونوی است و نه تعلّم بلا واسطه از ابن عربی. این حقیقت غیر قابل انکار است که افکار ابن عربی تا قبل از تفسیرها و توضیح‌های صدر قونوی در حکم طامات و شطحیات تلقی می‌شده است. چنان‌که نظامی باخرزی (وفات ۹۰۹ هـ) در مقدمات جامی نوشته است که:

«فقیر [نظامی باخرزی] از حضرت ایشان [جامی] چنین شنوده‌ام که آن شیخ [ابن عربی] در میان قبائل عرب، قرینه مولانا جلال الملة والدین محمد الرومی است از زمره عشایر عجم چه، لا محاله همچنان که در اشعار مولوی سخنان بعید الفهم غریب‌المرمی می‌باشد که از آن رایحه فنون جنون به مشام خاص و عام می‌رسد، در خلال سخنان ستوده مآل حضرت شیخ نیز که در جذبات عشق و محبت به غایت مستغرق و مستهلک بوده، مشابه و مماثل آن بسیار است که از طی منازل و مناہج وی زیادہ ضبطی و ربطی مستفاد نمی‌گردد و ما [جامی] قریب ده پانزده سال به تحقیق و استکشاف ... [تالیفات ابن عربی] اشتغال نمودیم و چهره مقصود به اسهل و جوه از حجاب ارتیاب، ظاهر و مکشوف نمی‌گشت. تازمانی که نظر فقیر بر

تازگی داشته باشد، از ابتکارات این بزرگواران نیست. بلکه اغلب این مضامین و تعبیر، بین عرفا متقدم بر ایشان و علی‌التحقیق بین معاصرین ایشان، زمینه ذهنی داشته است. ثالثاً، این وجوه مشترک بین افکار و آراء مولانا و ابن عربی به حدی نمی‌رسد که بتوان یکی را تابع یا متأثر از دیگری شناخت. رابعاً، به همان نحو که وجوه اشتراک در تفکر عرفانی مولانا و ابن عربی دیده می‌شود، وجوه افتراق نیز هست.

۴- سلسله مولویه که یکی از سلاسل چهارده‌گانه منشعب از ام‌السلاسل (یعنی سلسله معروف کرخی مشهور به سلسله الذهب) است، بر رقص و سماع تأکید می‌کند. حال آن‌که ابن عربی در فتوحات تصریح بر عدم جواز سماع دارد.^(۳) باز در حالی که در بعضی دیگر از انشعابات سلسله معروفیه (همچون سلسله نقشبندیه) که تا قبل از ظهور شیخ احمد سرهندی (معروف به مجدد الف ثانی) بالتمام از ابن عربی تبعیت داشت، سماع جایز نیست.

۵- در آن دسته از سلاسل تصوف که افکار و آرای ابن عربی در آنها تأثیر داشته است، اقطاب و بزرگان آن سلسله‌ها به‌طور منظم به شرح و تفسیر و نشر آثار ابن عربی پرداخته‌اند. چنان‌که در مثل دربین مشایخ سلسله نقشبندیه، می‌بینیم که خواجه محمد پارسا بخاری (وفات ۸۲۲) و نورالدین عبدالرحمن جامی (وفات ۸۹۸) که هر دو از مشاهیر مشایخ این سلسله‌اند، بر فصوص‌الحکم ابن عربی، شرح‌هایی نوشته‌اند.* در حالی که در سلسله مولویه که انتساب آن به مولانای رومی است، کسی از مشایخ این سلسله شرحی بر آثار ابن عربی ننوشته است.

۶- دیگر از شواهد و قرائن عدم تأثیر مستقیم ابن عربی بر تفکر عرفانی مولانا، این است که بر

* محقق جامی همچنین بر دیگر آثار ابن عربی نیز شرح و تعلیقه نوشته است.

۲- «سؤال کردند که به خلافت مولوی مناسب کیست؟ فرمود که: چلبی حسام الدین... چلبی حسام الدین پرسید که نماز شما را که گزارد؟ فرمود که: شیخ صدرالدین.»^(۷)
جامی، همچنین ذیل ترجمه صدر قونوی می‌نویسد:

«میان وی و مولانا جلال‌الدین رومی - قدس سرهما - اختصاص و محبت و صحبت بسیار بوده است. روزی مجلسی عظیم بود و اکابر قونیه جمع، و شیخ صدرالدین بر صدر صُفّه بالای سجداده نشسته بود. خدمت مولوی در آمد. شیخ سجداده خویش را به وی گذاشت. مولانا نشست و گفت: به قیامت چه جواب گویم که بر سجداده شیخ چرا نشستم؟ شیخ گفت: که بر یک گوشه تو بنشین، و بر یک گوشه من بنشینم. خدمت مولانا نشست. شیخ فرمود که: سجداده‌ای که نشست ترا نشاید، ما را نیز نشاید. سجداده برداشت و دور انداخت.
خدمت مولانا پیش از وی وفات کرده است و وصیت نماز خود به وی کرده.»^(۸)

مصنفات شیخ صدرالدین قونوی افتاد.»^(۴)
همین سخن را خود جامی بار دیگر در نفعات الانس تکرار می‌کند که تنها راه درک قول وحدت وجود بر مبنای تفکر ابن عربی، مراجعه به آثار با ارزش صدر قونوی در شرح آثار ابن عربی است.^(۵)

جامی ذیل ترجمه مولانا در نفعات به دو موضوع مهم در رابطه بین مولانا و صدر قونوی اشاره می‌کند. اول این‌که، مولانا در حیات خود، در نماز جماعت به صدر قونوی اقتدا می‌کرد و دوم این‌که بعد از مرگ خود به مریدان وصیت کرد که نماز جنازه او به صدر قونوی تفویض شود. عین عبارت جامی این است:

۱- «جماعتی از خدمت مولوی التماس امامت کردند و خدمت شیخ صدرالدین قونوی نیز در آن جماعت بود. گفت: ما مردم ابدالیم. به هر جایی که می‌رسیم، می‌نشینیم و می‌خیزیم. امامت را ارباب تصوف و تمکین لایق‌اند. به خدمت شیخ صدرالدین اشارت کرد. تا امام شد. فرمود: من صلی خلف امام تقی فکانما صلی خلف نبی»^(۶)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

● یادداشتها

- ۱- خلخال، سید صالح، مناقب چهارده معصوم (شرح صلوات ابن عربی)، چاپ سید علی‌تقی امین، بدون ناشر، ۱۳۶۶، ص ۳۸.
- ۲- صفی، فخرالدین علی، لطائف الطوائف، چاپ احمد گلچین معانی، تهران، شرکت اقبال، ۱۳۴۶، صص ۱۷۰ - ۱۷۱.
- ۳- ابن عربی، فتوحات مکیه، چاپ دکتر عثمان یحیی و غیره، چاپ افس، ج ۱، ص ۲۱۰.
- ۴- نظامی باخوزی، عبدالواسع، مقامات جامی، چاپ نجیب مایل
- هروی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۱، صص ۹۰ - ۹۱.
- ۵- جامی، عبدالرحمن، نفعات الانس، چاپ توحیدی‌پور، تهران، ۱۳۵۰، ص ۵۵۶.
- ۶- جامی، نفعات، چاپ دکتر محمود عابدی، تهران چاپ مؤسسه اطلاعات، ص ۴۶۴.
- ۷- همان مأخذ، ص ۴۶۵.
- ۸- همان مأخذ، ص ۵۵۶.

- ۱- خلخال، سید صالح، مناقب چهارده معصوم (شرح صلوات ابن عربی)، چاپ سید علی‌تقی امین، بدون ناشر، ۱۳۶۶، ص ۳۸.
- ۲- صفی، فخرالدین علی، لطائف الطوائف، چاپ احمد گلچین معانی، تهران، شرکت اقبال، ۱۳۴۶، صص ۱۷۰ - ۱۷۱.
- ۳- ابن عربی، فتوحات مکیه، چاپ دکتر عثمان یحیی و غیره، چاپ افس، ج ۱، ص ۲۱۰.
- ۴- نظامی باخوزی، عبدالواسع، مقامات جامی، چاپ نجیب مایل